

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
مکتبہ انجمن مدرسین
شماره ثبت

تعلیم و تربیت

مدیر مسئول: نصرالله فلسفی

سال پنجم اردیبهشت ماه ۱۳۱۴ شماره ۲

توماس کارلایل

کنفرانس حضرت مستطاب اجل آقای وزیر معارف
در دانشکده معقول و منقول
۱- زندگانی کارلایل

توماس کارلایل تئونیس، مورخ، فیلسوف انگلیسی در چهارم دسامبر ۱۷۹۵ در شهر (Ecclefechan) اگلفشان در اسکاتلند متولد شد. مانند سایر بزرگان دنیا در مهد فقر و فاقه پرورش یافت. پدرش زارع فقیری بود نسبت به پدر همیشه با احترام و بمادری با محبت رفتار می کرد، این خانواده زندگانی خود را با اقتصاد و قناعت بسر میبردند. کارلایل در هفت سالگی وارد مدرسه ابتدائی و در ده سالگی وارد مدرسه متوسطه «Grammer School» گردید. (این مدرسه متوسطه از قبیل مدارس متوسطه با صلاح ما نیست بلکه مدرسه ایست در انگلستان بین مدرسه ابتدائی و متوسطه).

شوق فوق العاده ای که بکسب علم داشت پدرش را بر آن داشت که او را وارد حرفه کشیشی نماید. در ۱۸۰۹ به همین نیت وارد دانشگاه «ادین برو» گردید. معلومات کلاسیک او نسبت به کم ولی در ادبیات معاصر توانا بود و با فقر و تنگدستی تحصیل خود را ادامه می داد تا این که در سال ۱۸۱۴ با حقوق بسیار حقیری (در حدود ۶۰ یا ۷۰ لیره در سال) در مدرسه آنان «Annan» معلم ریاضی شد ولی در ۱۸۱۸ از این شغل استعفاء داد و اساساً از تحصیل معلومات کشیشی اعراض نمود.

زندگانی او از این تاریخ داخل یک مرحله بر کشمکش می شود. چندی به تحصیل

علم حقوق پرداخت و بعد این فن را نیز نپسندید و رها کرد. در این اثنا برای او بحران روحانی حاصل شد، چندی تابع عقاید مادیون و بیرو رویهٔ الحاد و انکار شد ولی این عقیده بر روح او سنگین میامد تا عاقبت روزی در ماه ژوئن ۱۸۲۱ بعد از سه هفته بی خوابی و انقلاب فکری، که شرح آن را در کتاب معروف خود سارتور سارتوس «Sartor Resartus» داده است، روح انکار و الحاد را بکلی از خود دور ساخت و از آن بعد حس و خلق بدینی در او تغییر یافت و چنانکه خود میگوید «*Wissenschaft*» «تولد جدیدی حاصل نمود» در سال ۱۸۱۹ بتحصیل زبان آلمانی مشغول شد و آن را بعد کمال فرا گرفت، برای انتشار ادبیات و افکار نثر ادژرنمی در آنگلستان کار لایل یکی از عوامل مهم بشمار میرود، مخصوصاً موضوع قابل توجه همانا علاقه او با آثار گوته فیلسوف و شاعر شهیر آلمانی میباشد.

کار لایل و گوته از جهات عدیده مهمه بیکدیگر شباهت دارند: مخصوصاً در این عقیده کار لایل بوجود گوته استناد میکرد که ممکن است ظواهر و تشریفات صوری مذهبی را بدون اینکه دچار سخافت عقیدهٔ مادی و ماتریالیسم گردید ترک نمود.

در این زمان کار لایل مبتلابانواع امراض و کسالت‌های جسمانی شد مخصوصاً بسوء هاضمهٔ شدید و مبتلا شد که تا آخر عمر ادامه داشت.

بدبختی او در این بود که با وجود کسالت مزاج بفقرو تنگدستی نیز دچار بود و بهمه جهت عایدات او در سال از ۲۰۰ لیره تجاوز نمی کرد و با همین سرمایهٔ قلیل برادران کوچکتر خود را که از اوقفیرتر بودند کمک می کرد و وسائل تحصیلی آنان را فراهم می ساخت.

کار لایل بالاخره توانست در اسکاتلند بماند و رهسپار پایتخت شد. ادبای لندن نیز قدر او را نشناخته و اعتنائی با او ننمودند. در آنجا معتقد شد که باید این رسالت خود را بنوع بشر ابلاغ نماید که نویسندگان و ادباء نباید ادب و ادبیات را سرمایهٔ کسب معاش نموده و قریحهٔ خداداد خود را بندهٔ زرخرد «ژورنالیسم» سازند.

پس لندن و محیط اجتماعی آن را رها کرده بقریهٔ مولد خود معاودت نمود و بترجمهٔ آثار آلمانی بزبان انگلیسی پرداخت. این جا روابط و مکاتبات بین او و گوته شاعر آلمانی برقرار گردید و کتاب او را موسوم به «ویلهلم میستر» «*Wilhelm Meister*»

بانگلیسی ترجمه کرد، سپس بتألیف و تنظیم تاریخ ادبیات آلمان اشتغال جست. اگر بگوئیم که کارلایل از سر چشمه آداب آلمانی و مخصوصاً از اشعار گوته سیراب شده و استفاده گوته را از ادبیات فارسی و کلمات حافظ شیرازی در نظر بگیریم می توانیم استنتاج کنیم که کارلایل از بعضی جهات شاگرد مکتب شعرای ایران بوده است، کارلایل در ۱۸۲۶ مزاجت اختیار کرد و مجبور شد که در زندگانی خود تغییری بدهد، در نواحی «ادین برو» خانه کوچکی تهیه کرده و با کمال فقر و سادگی زندگی می نمود. در این ایام بعضی مقالات او در مجله موسوم به «ادین بروویو» «Edinburgh Review» انتشار می یافت. کم کم باین وسیله معروفیتی حاصل کرد که او را پیشوای مکتب جدیدی در تصوف (میسیتیزم) معرفی نمود.

در ۱۸۲۸ زمانی بود که مابین بروز و ظهور افکار فلسفی وی با فقر و تنگدستی و بینوائی وی کشمکش و مبارزه شدیدی وجود داشت، بالاخره روح قوی و عزم استوار او امور علمی و معنوی را بر مشکلات مادی و دنیوی غلبه داده بهیچ قیمتی تسلیم منافع موقت نشد و آثار قلمی جلیل و برجسته از او بظهور رسید، در این موقع بود که کتاب بزرگ وی (سارتور رسارتوس) «Sartor Resartus» انتشار یافت.

در آغاز سال ۱۸۳۳ کتاب مذکور در یکی از مجلات منتشر شد ولی متأسفانه خوانندگان انگلیسی بان کتاب اقبال نمودند و ناشرین دچار خسارت گشتند. کارلایل ناچار شد که بار دیگر در زندگانی خود تغییری بدهد و در سال بعد بلندن رفت و در خانه که تادم مرگ در آنجا زندگانی کرد اقامت گزید. این خانه را بعدها خریداری نموده و بیاد گاز آن حکیم تا کنون نگاهداشته اند.

در این سفر با بعضی معارف دانشمندان و علما که از آنجمله میل «S. Mill» انگلیسی و امرسون «Emerson» حکیم آمریکائی بودند آشنا شده در «لندن رویو» شروع بنوشتن مقالات و نشر افکار خود کرد و بکمک و تشویق «میل» بنوشتن تاریخ انقلاب فرانسه اقدام نمود و جلد اول آن پس از پنج ماه پایان رسانید. از عجایب آنکه مسوده این کتاب که برای تحشیه و تعلیق به «میل» داده بود در نتیجه تصادف سوئی دچار حریق گردید،

این بیش آمد عزم نویسنده را مستنمود و دو مرتبه قلم برداشته و آن کتاب را از نو نگارش کرد و در ۱۸۳۷ پایان رسانید.

انتشار این کتاب نقطه انقلاب عظیمی در تاریخ کارلایل زندگی می باشد. مذاق خوانندگان انگلیسی بمیل و رغبت آن را قبول نمود و هنوز بسیاری آنرا بزرگترین آثار وی می دانند.

اگر دماغ متوسط بشری از فهم نکات دقیقه و معانی عالی ای که او در کتاب سارتور رسارتوس « Sartor Resartus » بکار برده قاصر آمد و فلسفه او را درک و استنباط نتوانست کرد برخلاف در کتاب تاریخ انقلاب فرانسه دماغ های متوسط و افکار عادی را به نیروی قلم خود جلب نمود. این کتاب مخلوط عجیبی است که از یک طرف منظره حقیقی افراد و اشخاص و اخلاق بشری را نشان میدهد و از طرف دیگر عرفان و تصوف یا فلسفه شعری « Mysticism » را پایه و مایه کلیه وقایع و حوادث معرفی می کند و همانطور که خود گفته « شعله های سوزانی است که از قلب بیرون آمده است ». باری این کتاب بسرعت زیادی انتشار یافت و تکرار طبع حاصل نمود. نویسنده بعد از سالیان دراز زحمت ورنج روی آسایش و راحت دید، حتی ناشرین آمریکا بوسیله امرسون از آن طرف آتلانتیک داوطلب طبع آثار وی شدند و کارلایل بعد از ۴۴ سال زحمت و مشقت در عداد نویسندگان معروف قرار گرفت و شاگردان جوان متعدد در اطراف او گرد آمدند.

مسافرت های عذیبه کارلایل در داخله انگلستان و ایرلند و بالاخره آلمان و زحمت بیشمار وی در تألیف کتب و تحریر مقالات قوای بدنی او را پیوسته ضعیف می ساخت و در همین اثنا زوجه وی نیز وفات یافت. تعدد و توالی مصائب و ضعف مزاج او را از پای در آورد تا بالاخره در چهارم فوریه ۱۸۸۱ وفات نمود. برای جسد خاکسپاری در کلیسای وست مینستر که مخصوص دفن رجال بزرگ انگلیسی است محل مخصوصی تقدیم شد، لیکن جسد او را بر حسب وصیت خود او به کلفشان نقل کرده در مدفن آباء و اجدادش بیخاک سپردند، مائرك خود را بدانشگاه ادین بروهبه نمود و کتبهای خود را بمدرسه هاروارد هدیه کرد.

۲- صفات کارلایل

در طول سنین متعددی که کارلایل دستخوش انواع مصائب و گمنامی بود با قدمی محکم و عزمی متین بمبادی و عقاید خود ثابت و پایدار مانده صفات شریفه انسانی را فدیه منافع حقیر نمود، عاوهت او که بعضی از مخالفین وی آنرا بخود پسندی تعبیر میکنند تحقیقاً بصفای قلب و اطمینان روح آراسته بود، سخاوت و کرمی که با همه بیچارگی و تنگدستی از نگاهداری و تربیت برادران کوچک خود خودداری نکرده بهترین دلیل این مدعاست .

وی از معروفین فلسفه « پسی میسم - Pessimisme » و پیغمبر ترك دنیا و انکار نفس میباشد؛ معاصرین معروف خود را که در قلوب عوام اشتهاری بسزا داشتند راهنمایان خطا و شیادان بی حقیقت میدانند . فلسفه ماتریالیزم و صفات سخیفه بنظر وی در این دنیا رواج گرفته و معتقد است که ایمان صالح و دیانت پاک آنرا اصلاح خواهد کرد .

گرچه اغراقات زنده در نوشته‌های وی در ذهن اشخاص ظریف و صاحبان ذوق لطیف تأثیر سوء مینمود، حتی وقتی ماتیو آرنولد شاعر انگلیسی گفت «باید از نوستجات کارلایل مثل شیطان فرار کرد» معذک ذوق سلیم و تعبیرات زنده آمیخته به مزاح و تصورات عرفانی او بطوری جالب طباع خوانندگان است که کتابها و آثار وی در عداد بهترین آثار ادبی انگلیسی قرار گرفته است .

۳- فلسفه کارلایل

فهم عقیده مذهبی کارلایل برای دماغ متعارفی امری مشکل است؛ در حالی که وی بطور قطع کلیه تشریفات و رسوم و آداب مذهبی را سلب و نفی کرده برعایه مبادی ماتریالیزم و الحاد نیز قیام نموده است .

وی خود را یکنفر عارف «Mystique» نامیده است و عقیده او این است که انسان بی آنکه وجود پروردگار را انکار نماید خود را مقید فورمولها و تشریفات نباید بکند .

فلسفه تاریخ که علل و اسباب عمومی را در شرح حوادث اهمیت می‌دهد بنظر او يك فلسفه خشك و بیمغز میباشد .

در نظر کارل لایب روح تاریخ بزندگان اشخاص بزرگ مرتبط است بعبارة اخری حوادث عظیم را رجال عظیم بوجود آورده‌اند و قهرمانان تاریخ که مظهر و نمایش ذات ربوبیت هستند خودشان خالق و سازنده تاریخ میباشند. این معنی را کارل لایب در کتابهای متعددی که از آن جمله است زندگانی و نوشتجات «ولیور کرامل» و کتاب زندگانی فردریک کبیر ، و بالاخره کتاب الابطال «Lectures on Heroes and Hero Worship» ثابت کرده است .

در کتاب سارتور رسالتوس کارل لایب تجربیات و احساسات روحانی شخص خود را برشته تحریر در آورده و مبادی میسٹیک را لباس حقیقت پوشانیده . در آنجا در يك شكلی در اماتیک سرگذشت شخص دانشمند آلمانی موهومی موسوم به توفلتسدروخ «Teufelsdröckh» را که در یکی از دانشگاههای آلمان مشغول تعلیم آثار کلاسیک است شرح میدهد و خودش را بصورت شاگرد و مترجم وی نشان میدهد و از زبان او فلسفه خود را که معروف بفلسفه (جامه و پوشش) است بیان میکند. روی هم رفته این کتاب اساطیری است از تصوف که حیات شخص نویسنده ضمناً در آن مندرج است . در آنجا از خود سخن گفته و خویشتن را بصورت شخصی که از جور زمان آزرده و آشفته است نشان میدهد و میخواید ثابت کند که در عصر وی هزارها جوان مانند وی سرگردان وادی تحیر و آشفتگی هستند و فی الواقع نیز چنین بوده است زیرا که زمان کارل لایب درست بعد از قرن انقلابات و حوادث عظیمه است و عالم بشریت مابین دو دنیا قرار گرفته که یکی در شرف مرگ و فناست و دیگری هنوز تولد نیافته است . مذهب و دیانت که در قالب رسوم و آداب قدیمه جسد بیرونی مانده است رو بانحطاط و زوال میرود و هیچ وسیله ای برای تجدید ایمان و امید در قلوب بشری در دست نیست . شك و تردید بلکه انکار و کفر در این زمان در تمام مظاهر زندگی نمایان است و ظلمت بی ایمانی و فساد عقیده تمام قلوب را احاطه نموده ، کلیساها و مراکز مذهبی متعددی ولی ایمان زنده و عقیدت خالص وجود ندارد . آدمیان افراداً و اجتماعاً

فقط در بند منافع مادی هستند و تفوق ظاهری را طالبند، سعادت صوری و مادی را غایه وجود و هدف مقصود خود قرار داده‌اند. معنی حقیقی تقوی و ماهیت آئین بکلی فراموش شده و اخلاق روی حساب ضرر و وقع مادی تشخیص داده میشود. کارلایل در این کتاب مدعی است که بشر باید تجدید حیات روحانی نماید، راه خطارا رها کرده بطریق حقیقت و صواب گراید، و تأکید مینماید که دین و ایمان تنها وسیله نجات است، اما نه تجدید رسوم و آداب گذشته، چه آنها جز فورمولهای بی جان و قواعد بی معنی چیز دیگر نیستند.

میگوید انسان بواسطه خود پسندی بضلالت افتاده است و حب نفس را قانون زندگی قرار داده سعادت صوری را مقصد اصلی حیات میشناسد. باید به نوع بشر تعلیم داد که کلید سعادت دو جهان و قانون اصلی حیات ترك نفس است نه حب نفس. کارلایل مانند کانت اصول خود را روی بنیان ایده آلزم اخلاقی قرار داده میگوید خدا را باید جست و حقیقت را باید تفحص کرد ولی نه بوسائل عقلی و براهین منطقی و تعلیمات مدرسه ای بلکه بوسیله اخلاق ساده طبیعی. روح است که میتواند خدا را بیابد و معرفت خداوند یعنی سعادت، ولی نه سعادت بعرف عامه بلکه آنچه بمعنی صفای خاطر و آسایش روح است.

علوم متداوله عصر کارلایل اینمعنی را ثابت مینمود که عالم وجود در قوانین طبیعی اداره می نماید و امور فوق الطبیعه و معجزات محال و ممتنع الوجود هستند، کارلایل در کتاب خود جواب می دهد که قوانین طبیعی خود بنفسه نمایش قوای روحانی است و در حقیقت عالم وجود سراسر مملو از معجزات و امور مافوق الطبیعه است. خداوند خود را بوسیله علائم و رموز خارجی «Symbols» در احساسات ما ظاهر میسازد و انسانها از نظر باین علائم و رموز بدو گروه متمایز تقسیم می شوند: دانا و نادان. گروه نادان ظاهر را نگریسته علائم و رموز را دیده و آنرا وجود اصلی و ذاتی فرض میکنند و همانا اکتفای نمایند، ولی گروه دانا این علائم را فقط صور و تمائیل ظاهری دانسته باعماق آنها نفوذ نموده و حقیقت و روحی را که در این علائم و رموز نهان است می جویند.

این علائم ظاهری که آن‌ها را (بجامه و پوشش) تعبیر می‌کند در تمام مظاهر تمدن و متعلقات آن مانند ادبیات و لغات و صنایع مستظرفه و حکومت‌ها و تأسیسات اجتماعی و فلسفی و مذهبی در همه جا وجود دارند که بخودی خود حقیقت نفس‌الامری نداشته پوشش خارجی روح هستند. گرچه وجود آن‌ها ضرورت دارد و بدون آن‌ها هیئت جامعه دچار هرج و مرج شده و انسانیت بمرحله حیوانیت تنزل خواهد کرد ولی مردان بالباس را برای تنی می‌خواهد و مردان را راحت‌تن را فدای لباس می‌کند. مردان با آنکه ضرورت لباس را تصدیق دارند و آن را برای بدن و جسم لازم می‌شمارد در عین حال اهمیت ذاتی و بالاصاله بان نمی‌دهد، بنابراین تن را بالباس اشتباه نکرده و هر جا لازم بدانند لباس را برای سعادت جسم رها می‌کنند.

کار لایل از این مقدمه چنین نتیجه می‌گیرد که صور و آداب و رسوم و تشریفات ظاهری بمنزله لباس است که نباید مرد خدا پرست را از معرفت حقیقی الهی بازدارد. و در زندگی معنوی روحی اصالت نفس‌الامری ندارد.

در اینجا دو اشتباه ممکن است روی بدهد: از یک طرف انسان ممکن است از نمو باطنی علم و توسعه حقیقی فکر غافل مانده بنمو و ترقی آثار و نقوش ظاهری دل بسته و آن‌ها را قوای مقدس مستور تصور کند. از طرف دیگر ممکن است نقوش و رموز مجازی را بطوری ترك نماید که از درك معنی و حقیقت مخفی و مندرج در آن بازماند. اشتباه اول باعث آن می‌شود که دین و مذهب بصورت فرمالیزم خشک و الفاظ بی‌معنی درآید. اشتباه دوم باعث آن می‌گردد که انسان در وادی ضلالت کفر و الحاد افتاده در هاویه مانیالیزم و زندغه نابود شود. بنابراین نتیجه آن می‌شود که باید علائم و نقوش را تجدید نمود، ولی این تجدید باید از باطن و قلب شروع شود و از سرچشمه روح سیراب گردد.

فلسفه کار لایل در کتاب سارتور در سارتوس باین ترتیب جنبه انقلاب بخود می‌گیرد و بصورت يك فلسفه انقلابی درمیآید.

اما کتاب دیگر کار لایل «Heroes and HeroWorship» که بفارسی می‌توان بمردان بزرگ یا قهرمان پرستی ترجمه کرد عبارتست از يك سلسله مطالعات در سرگذشت اخلاقی و زندگی مردان بزرگ. در این کتاب فلسفه کار لایل نسبت بتاریخ عبارتست از آنچه که آنرا به «تئوری مردان بزرگ» تعبیر نموده‌اند.

بر طبق این فرضیه تاریخ عالم عبارتست از تاریخ حیات مردان بزرگ عالم. نظریه علمی نسبت بتاریخ تا آن زمان عبارت از این بود که حوادث عالم تغییراتی است در سیاست یا در اجتماع، و این تغییرات تابع قوانین عمومی طبیعت است و افراد بشر در آن تأثیری ندارند. فردیابکلی از مرحله تأثیر خارج است یا تابع آن قوانین می باشد. عبارت اخیری روح زمان است که مردمان بزرگ را ایجاد میکنند.

کارلایل بر خلاف عقیده این مورخین و علماء معتقد شد که فرد مؤثر در زمان است و حوادث خارجی و تاثرات محیط در او وزنی نخواهد داشت. مرد بزرگ مافوق محیط است. او مخلوق زمان و عصر خود نیست بلکه خالق آنست. او خادم تاریخ نیست بلکه مخدوم آنست و بالاخره و تاریخ عالم عبارتست از سرگذشت زندگانی بزرگان. بر خلاف نظریه علمی مورخین کارلایل یک نتیجه عملی از نظریه خود گرفته است. میگوید: ما باید در برابر قهرمانان و بزرگان سرباطاعت و تعظیم خم کرده و تفوق آنان را اقرار نموده و مردان بزرگ را پرستش نمائیم و باین ترتیب نظریه ضد دموکراسی را در تاریخ معتقد است و میگوید در هر عصر و زمان تاج مصائب و بدبختی های هیئت اجتماعی را از یک فرد که از غیب بیرون می آید و کاری می کند باید انتظار داشت. انبوه اجتماعات بشری بخودی خود نمیتوانند معماهای مشکل زندگانی را حل نمایند، محتاج برانمائی و هدایت رئیس و سرپرست می باشند. این سرپرستان و راهنمایان جماعت بشری دارای نظرهای ثاقب هستند که بیشتر از دیگران با عمق اشیاء نفوذ نموده و بیشتر و بهتر از دیگران خیر و شر را تمیز می دهند و طریقه وصول بخیر را درمی یابند. عقیده تشکیلات دموکراسی که در سیاست امروزه تا این حد طرف توجه و ایمان است اشتباهی است که عصر مکانیکی امروزه بر نوع بشر تحمیل کرده. بنظر او بار هیئت اجتماعی بر دوش مرد تواناست. مرد توانا را در هر عصر و زمان باید جستجو کرد. در کتاب خود برای مرد توانا امثله متعدد آورده است و در مقاله اول او را بصورت اله اودن «Odin» خدای قدیم اسکاندیناوی مثال زده است و در مقاله دوم از مرد توانا در صورت پیغمبر بحث نموده و از محمد (ص) پیغمبر اسلام استشهاد کرده است.

در مقاله سوم مرد توانا را در صورت شاعر شرح داده و دانت شاعر ایتالیائی و شکسپیر انگلیسی را شاهد آورده است.

در مقاله چهارم او را بصورت پیشوای مذهبی یا کشیش تحقیق نموده و از لوتر «Luther» آلمانی پروتستان و نوکس «Knox» انگلیسی پیوریتان مثل زده است. در مقاله پنجم قهرمان منظور را بصورت نویسنده و ادیب بیان نموده و شاهد مقال را از جانسن «Johnson» انگلیسی و روسو «Rousseau» فرانسوی و برنز «Burns» اسکاتلندی انتخاب کرده است. اینک برای ختم مقال به مختصری از سخنان او در باره پیغمبر اسلام اکتفا و باین نام مبارک ختم کلام مینمائیم:

میگوید: بزرگترین تنگ و عار برای افراد عصر حاضر که دعوی تمدن میکنند آنستکه دیانت اسلام را باطل و شارع آنرا کذاب بدانند. این سخنان سخیف مایه شرمساری گویندگان آنست، چه رسالتی را که این پیغمبر ادا نمود. متجاوز از ۱۲ قرن است که برای ۳۰۰ میلیون نفوس بشری مانند چراغ نور بخش هدایت بود. این نفوس را خداوند مانند ماخلق کرده. آیا ممکن است که دیانتی که این همه نفوس در این همه زمان با آن زندگی نموده اند مبنی بر کذب و خدعه باشد. اگر چنین چیزی را قائل بشویم باید بگوئیم که اینهمه مردم ابله و مجنون و زنگانی آنها سراسر ضلالت و عبث بوده است.

آیا ممکن است که شخص دروغگو که قادر بر بنای کوخی نیست بتواند کاخی باین عظمت بنا کند! مرد بزرگ که موضوع سخن است محال است که دروغگو باشد و هر فضیلت و خلق نیک که از او ناشی شود بواسطه راستگویی و راستگاری است. خلوص و راستی اولین صفت مرد بزرگ است.

در باره محمد (ص) که نیز از بزرگان عالم است با آنهمه صفات نیک نمیتوانیم عقیده دیگری داشته باشیم جز اینکه او پیغمبری بود که از ابدیت مجهوله الکنه برای سعادت بشر برسالت آمد. کلام او از دیگری اخذ نشده بود بلکه از کنه و لب حقایق اشیاء صادر شده است، چه مرد بزرگ در نظر من مخلوق قلب دنیا و نهاد آفرینش است و جزئی است از حقایق جوهریه اشیاء که خداوند باو علم و حکمت آموخته است تا اینکه دیگران بسخن او گوش فرا دهند و بسر منزل سعادت برسند.

حاشا که محمد مردی کاذب و باخادع باشد بلکه اوقطعه‌ای از حیات ازلی و پاره‌ای از ابدیت بود و قلب طبیعت در برابر او شکافته شده و بوسیله او نوری تابید که عالم را منور ساخت .

در جای دیگر می‌گوید : مرد بزرگ و محتاج بمعلم و مربی نیست ، پیغمبر اسلام نزد هیچ استادی درس نیاموخت .

در آن زمان صنعت خط تازه وارد بلاد عرب شده بود و ظاهر آنست که محمد (ص) بمکتب نرفته و خط ننوشته . آنچه آموخته بود از زندگانی صحرا و مدرسه طبیعت بود و کتاب کون را مطالعه نمود . آنچه آموخت بصیرت نفسانی و معرفت معنوی آموخت . اگر علوم عالم را نمدانست بر وی زبانی نداشت چه وی بنفسه از تمام علوم عالمیان بی نیاز بود .

بعضی از مسیحیان گمان میکنند که پیغمبر اسلام برای حب شهرت و کسب جاه و سلطنت قیام فرمود . این تهمتی است واضح چه در دل این مرد بزرگ که زائیده صحرا و بیابان است افکاری که آلوده بطمع دنیوی و آرزوهای خسیس جهانی است راه نمیتوانست یافته باشد . این نفس بزرگ و روح صامت موقیت خود را بخلوص نیت و صفای عقیدت مرهون است .

اگر غیر از این بود چگونه هنگامیکه سخن میراند تمام گوشها برای اصفاء کلمات او حاضر و تمام دلها مستعد قبول آنها میشد ؟

در جای دیگر میگوید : اسلام که نام دیانت محمد است عبارتست از تسلیم امر بخداوند و تفویض امور باو و اذعان بعظمت او و خضوع در برابر حکمت او و رضا و تسلیم بر قسمت او که هر چه بخواهد خیر است و هر چه بکند پسندیده است و از اینجاست که شاعر آلمانی (گوته) گفته است که اگر اسلام اینست هر مرد فاضل و شریف الخلقی مسلمان است ،

در جای دیگر میگوید : محمد (ص) در موقعی آمد که طبقات نصاری بازار جدال لفظی را کرم کرده بودند و با دلائل و براهین و احتجاجات بر یکدیگر میتاختند و از حقایق بزرگ که خداوند انسان را برای فهم آنها آفریده است دور

مانده بودند در این موقع که بازار سخنوری و باوه سرائی کرم بود اسلام آشکار شد. این ملل کاذبه و نجل باطله را محو و معدوم ساخت و سزاوار بود که محو شود زیرا اسلام حقیقتی بود که از قلب طبیعت خارج شده بود و آتشی بود که در آن موهومات اعراب بت پرست و جدلیات نصاری تماماً بسوخت. آری هر چه باطل است هیزم خشکی پیش نیست و آنچه حقیقت است آتشی است جاودانی.

جای دیگر میگوید: پیغمبر اسلام سالیانی دراز رسالت خود را بعالمیان ابلاغ مینمود و اشراف قریش و حتی اقوام واقارب او با او مخالفت میکردند تا اینکه روزی که میگفت آیا کسی بیاری من و اعلاء کلمه حق قیام خواهد کرد تنها کسی که دعوت او را اجابت نمود طفلی بود ۱۶ ساله (علی) نام. تمام بزرگان مکه و اکابر قریش و اقوام واقارب او صاحب دعوت و ناصر او را مضحکه نمودند و لیکن اشتباه نموده و ندانستند که این کار بیهوده و بازی نیست.

مانیمتوانیم از ستایش و مدح علی خودداری کنیم زیرا جوانی بود شریف. القدر و بزرگ منش. سرچشمه رحمت و احسان و مظهر بزرگی و دلآوری، شجاعت بی مانند او با مهربانی و لطف و رأفت آمیخته بود و عدل و داد تنها شعار اخلاقی این پهلوان مذهبی بشمار میرفت. بهترین شاهد این مدعا عبارتی است که پیش از رحلت خود با فرزندان خود در باب قاتل خود گفت و فرمود: «ان اعش فالامر الی و ان مت فالامر لکم فان آثرتم ان تقتصوا فضر به بضر به و ان تعفوا هو اقرب الی التقوی» یعنی «اگر من زنده ماندم عفو و یا قصاص ضارب من با خود من است و اگر در گذشتم این کار با شماست ولی اگر خواستید او را قصاص کنید در برابر ضربتی که وارد آورده است يك ضربت تنها بزنید و اگر از او در گذرید و خطای او را ببخشید به پرهیز کاری و جوانمردی نزدیکتر خواهد بود.»

خاتمه